

واکاوی تطبیقی معنای زندگی در اندیشه علامه طباطبایی و علامه مصباح

اکرم قربانی قمی¹

زینب ایرانمنش²

رقیه نظری³

چکیده:

یکی از دغدغه های بشری چپستی معنای زندگی است. اساسا این سوال بسیار شنیده می شود که آیا زندگی ارزش، هدف و کارکردی دارد و دارای معنایی می باشد یا این چنین نیست؟ هرچند تولد این پرسش با تولد انسان مصادف بوده اما پس از مدرنیته و در جوامع امروزی خصوصا جوامع غربی نمود بیشتری دارد. از آن جا که شکست در پاسخ به این پرسش موجب بحران های فکری، اجتماعی و... چون پوچی و در ادامه مفاسدی مانند خودکشی گشته، بسیار ضروری است که به آن پاسخی متقن و شایسته داده شود؛ زیرا گرانبهاترین گوهر انسان یعنی حیات وی را مورد تهدید قرار داده است. از این رو فلاسفه به این بحث ورود کرده و نظریاتی در این عرصه ایراد نموده اند؛ از جمله این فلاسفه، اندیشمندان مسلمان هستند که از برجسته ترین آنها می توان به علامه طباطبایی و علامه مصباح رحمت الله علیهما اشاره نمود. در این راستا پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه ای با هدف تبیین واکاوی تطبیقی معنای زندگی در اندیشه علامه طباطبایی و علامه مصباح انجام گرفته و در پایان بدین موارد رسیده است: معنای زندگی در اندیشه علامه مصباح در سه ساحت بینش، گرایش و منش و در اندیشه علامه طباطبایی در سه حوزه اعتقادات، امیال و کشش ها و اخلاق تبیین گشته، که نهایتا سه حیطه نامبرده در اندیشه هر دو اندیشمند با یکدیگر جمع شده اند.

کلیدواژه: معنای زندگی، علامه طباطبایی، علامه مصباح، توحید، اخلاق.

مقدمه:

یکی از مسائل مهم که همزاد انسان بوده و در دنیای امروز که اوضاع و احوال انسان معاصر پیچیده تر شده، اهمیت دوچندان یافته، مسئله معنای زندگی است. انسان با قدرت تفکر خویش همواره به این مسئله می اندیشد، که آیا هدفی خاص برای آفریده شدن جهان هستی وجود دارد؟ اگر چنین است، آن هدف چیست؟ چگونه می توان آن را شناخت؟ چرا به این جهان آمده است؟ و سرانجام به کجا می رود؟ از سوی دیگر در

¹ استاد راهنما، دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه، قم.

² طلبه سطح دو، مدرسه علمیه حضرت خدیجه سلام الله علیها، قم.

³ طلبه سطح دو، مدرسه علمیه حضرت خدیجه سلام الله علیها، قم.

زندگی اش با شرور، رنج‌ها، شکست‌ها و ناکامی‌های فراوانی روبرو می‌شود که از هر سو او را احاطه کرده و لحظه‌ای او را رها نمی‌کند. وقتی این ناملایمات، فراتر از انتظار بر انسان تحمیل شود، ناچار از خود می‌پرسد، که زندگی چه ارزشی دارد؟ و ادامه آن با چه توجیهی معقول است؟ پاسخی که به این سوال داده می‌شود بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا از سویی ارضاکننده میل حقیقت‌طلبی انسان و از سویی دیگر و مهم‌تر، تعیین کننده روش زندگی اوست. (الهی راد، 1398، ج3، ص 108-110) انسان که چند صبحی در این عالم زندگی می‌کند به طور طبیعی خواستار آن است که بیشترین بهره را از آن ببرد. سوال اساسی دقیقاً همین جا رخ می‌نماید، که چگونه می‌توان بیشترین بهره را از حیات برد؟ تفکرات و مکاتب مختلف در طول تاریخ پاسخ‌های متفاوتی به این سوال داده‌اند. در بررسی این مسئله از طرفی فلاسفه بدبین و نیز پوچ‌گرایان که نوعاً دارای تفکرات مادی هستند، زندگی را سراسر بی ارزش می دانند و گاه دست به انزوا یا خودکشی می زنند و از طرف دیگر الهیون، در مقابل آنها صف کشیده‌اند. یکی از مشکلات جدی انسان معاصر، مسئله معناداری زندگی است؛ بنابراین لازم است مقصود از معنای زندگی به دقت بیان شود تا بتوان جوابی صحیح به این پرسش مهم انسانی داد. (نصری، 1382، ص 261 و 262) از بین فلاسفه، مرحوم علامه طباطبایی و علامه مصباح نظرات ارزشمندی در زمینه معنای زندگی و فلسفه آن بیان کرده‌اند. در این جستار سعی بر آن است که اندیشه‌ی این دو فیلسوف بزرگ الهی در مورد معنای زندگی بررسی و تبیین شود و در این مجال به مختصری در مورد این دو فیلسوف پرداخته می شود.

علامه طباطبایی مفسر، فیلسوف، فقیه اصولی، و عارفی شیعه بود. وی مدرس حوزه علمیه بوده و از روحانیون تأثیرگذار عقیده شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در سده چهارده هجری قمری به‌شمار می‌رفت. علامه با نواندیشی و مناظراتی که داشت نظر فیلسوفان اروپایی را به اندیشه اسلامی متمایل کرده بود. او با استناد به آیات و روایات دین را روشی برای زندگی معرفی کرده است که انسان از آن گریزی ندارد. از سویی پوچی و بی‌معنایی زندگی نیز به علت جهل و ناآگاهی و عدم التزام به روش، ارزش، هدف و غایت زندگی ایجاد می‌شود. پس باید به دین رجوع شود تا مشخص شود معنای زندگی چیست و چگونه باید به آن ملتزم بود. علامه دین را به سه قسمت اعتقادات، اخلاق و عمل تقسیم می‌کند و مجموع این‌ها را عاملی برای معناداری زندگی می‌داند. بنابراین به بررسی این ارکان سه‌گانه در اندیشه علامه طباطبایی می‌پردازیم تا معنای زندگی در این اندیشه روشن گردد.

محمدتقی مصباح یزدی، مجتهد و فیلسوف شیعه اهل ایران بود و یکی از استادان فلسفه و تفسیر حوزه علمیه قم به‌شمار می‌رفت. علامه مصباح معنای زندگی را به هدف زندگی پیوند می‌زند؛ اما نه هر هدفی بلکه هدفی متعالی و نامتناهی که با کمال نامتناهی مرتبط است. ایشان بر این باورند که غریزه کمال‌جویی انسان او را به کمال نامتناهی فرامی‌خواند و اندیشه دینی و فلسفی نیز او را در رسیدن به چنین کمالی رهنمون می‌شود. همچنین تعقل و خردورزی به او جهت می‌دهد تا زندگی او معنادار شود. بنابراین چون زیستن انسانی او در سیر به سوی کمال نامتناهی حاصل می‌شود پس باید با تمام توان خود در جهت استحصال چنین هدفی در تلاش باشد. اما پرسشی که وجود دارد این است که اگر زندگی انسان در سیر به سوی کمال مطلق معنادار می‌شود پس کمال مطلق یا کمال نامتناهی چیست؟ و چگونه آدمی می‌تواند به چنین کمالی دست یابد؟ پاسخ اجمالی به این دو پرسش این است که مراد از کمال مطلق یا کمال نامتناهی، خدای متعال است و راه رسیدن به او عبادت است و نتیجه‌ای که از این فرایند حاصل می‌شود تقرب الی الله یا قرب به خدا است. اما اینکه مراد از این مفهوم چیست؟ و چگونه می‌توان آن را تبیین فلسفی کرد؟ پرسش

مهم و اساسی است که پاسخ بدان از ابتکارات اندیشه ورزی علامه مصباح یزدی است که بدان خواهیم پرداخت.

مصطفی خلیلی در مقاله معنای زندگی از نگاه علامه طباطبایی بدین نتیجه رسیده است که: معنای زندگی، از مهم‌ترین مباحث فلسفی تحت عنوان «هدف زندگی» مطرح شده و در این راستا، دیدگاه علامه طباطبایی مورد بحث قرار گرفته و از نگاه ایشان، زندگی در علم و آگاهی، پایبندی به اخلاق و رفتار انسانی و خداباوری و روح توحیدی، معنا پیدا می‌کند. (خلیلی، 1390)

عباس عارفی در مقاله معنای زندگی از دیدگاه علامه مصباح یزدی بدین نتیجه رسیده است که چپستی معنای زندگی استعاره از هدف زندگی و مصداقاً مقارن با قرب الهی است. در این راستا، علامه محمدتقی مصباح یزدی، از فلاسفه اسلامی معاصر، ارتباط هدف زندگی با قرب الهی را به تفصیل بیان کرده‌اند. (عارفی، 1402)

سید مرتضی سجادی و مجتبی آخوندی در مقاله ارکان معنای زندگی از منظر علامه مصباح یزدی بدین نتیجه رسیده‌اند که: معنای زندگی چهار رکن دارد: شناخت وضعیت موجود، شناخت وضعیت مطلوب، راه رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب و چگونگی حرکت در راه رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب. (سجادی، آخوندی، 1401)

پژوهش حاضر، به روش توصیفی-تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای و مطالعه در آثار علامه طباطبایی و علامه مصباح و با واکاوی اندیشه این دو فیلسوف به صورت تطبیقی، در صدد پاسخ به این پرسش است که معنای زندگی در اندیشه این دو فیلسوف چیست؟ و جهت پاسخ به پرسش یاد شده این موارد را بررسی می‌کند که: «معنای زندگی» در اندیشه علامه طباطبایی و علامه مصباح چه مفهومی دارد؟ مؤلفه‌های زندگی معنادار در نظر علامه طباطبایی و علامه مصباح چیست؟

مفهوم شناسی

معنای زندگی: در تحلیل مقصود از «معنا» در عبارت «معنای زندگی» نیز معنا به یکی از دو صورت قابل تفسیر است:

۱. معنا به معنای هدف زندگی که در این صورت معنای زندگی به معنای هدف زندگی خواهد بود.

۲. معنا به معنای ارزش که در این صورت معنای زندگی به معنای ارزش زندگی خواهد بود.

فیلسوفان معاصر معنا را به معانی مطلوب، غایت و هدف به کار می‌برند؛ معادل واژه این کلمه در فارسی، هدف یا خواسته است. زمانی که از معنای زندگی سخن گفته می‌شود مقصود هدف زندگی می‌باشد. در جهان غرب معنا بیشتر معادل ارزش هدف، کارکرد یا نقش به کار می‌رود. هدف از پرکاربردترین معانی بوده که هم الهی‌دانان ادیان یکتاپرستی و هم فیلسوفان تحلیلی برای معنای زندگی به حساب آورده‌اند. مقصود علامه طباطبایی در بحث معنای زندگی هدف زندگی است. هر چند که در نوشته‌های ایشان به کارگیری واژه‌ی معنای زندگی معمول نبوده، ولی با دقت در سخنان وی مشخص می‌شود که منظور از هدف، مقصد، غرض و... در زندگی همان معنای زندگی است. علامه مصباح نیز

در این زمینه معتقدند معنای زندگی همان هدف آن است. (عسگری بابادی، براتی، شاطری، خوشخو، ۱۴۰۱)

1. هدف آفرینش جهان:

طبق بیانی که ذکرش گذشت، یکی از دغدغه‌های اصلی بشر، مبنی بر این است که آیا هدفی خاص برای آفریده شدن جهان هستی وجود دارد؟ اگر چنین است، آن هدف چیست؟ و چگونه می‌شود آن را شناخت؟ در ادامه نکاتی را به قصد دستیابی به سوالات مطرح شده یادآور می‌شویم.

خداوند در فلسفه‌ی اسلامی واجب الوجود تلقی می‌شود؛ یعنی وجود مسلمی که از هر نظر بی‌عیب و نقص است. ماسوای او همگی ممکناتی هستند که طبق حکمت صدرایی عین الربطاند. از ویژگی‌های واجب الوجود صفات حیات، علم و قدرت است. اسلام از هر دو راه وحی و تعقل خدای جهان را دارای یک حیات و علم و قدرت نامتناهی معرفی می‌کند که جهان هستی در هستی و تمام شئون‌اش مانند سایه‌ای که شاخص را دنبال می‌کند به هستی وی تکیه زده و در برابر او نیاز مطلق‌اند.

از دیگر صفات خدای یگانه و مطلق، حکمت است (حسینی شاهرودی، نجفی، مرتضوی، مسعودی، 1393)؛ و در مقام تأیید، این آیه گواه می‌آورد که در آن، آفرینش حق در مقابل آفرینش بازیگرانه قرار گرفته است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ؛ و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را بین آنهاست به بازی نیافریدیم⁴». در معنای حکمت و حکیم بودن خدا عبارات متعددی مانند: محکم کار (دهخدا، 1373، ج 2، ص 368)، فاعل هر عمل از راه لایق آن (دهخدا، 1373، ج 2، ص 377)، اداره کننده‌ی امور خلق به طوری که به هدف شایسته برسد (دهخدا، 1373، ج 2، ص 96)، آن کس که باطل در کار او راه ندارد (دهخدا، 1373، ج 2، ص 212)، عاری از جهل و اعمال در کارها (دهخدا، 1373، ج 2، ص 228)، آن کس که کارش بیهوده و گزاف نیست و رعایتگر مصلحت یا خیر در کارها آمده است (دهخدا، 1373، ج 2، ص 268) با کمی تأمل در موارد فوق می‌توان همه‌ی آنها را در یک معنا خلاصه کرد و آن این که حکیم یعنی فاعلی که محکم کار است و در نتیجه اموری مانند بطلان، جهل، اهمال، فریب، خطا، ضعف، بیهودگی، پوچی و مفسده‌ای در کار او راه ندارد. (حسینی شاهرودی، نجفی، مرتضوی، مسعودی، 1393)؛ خداوند در قرآن به هدفداری خود تصریح کرده و عبث آفرینی را از ساحت خویش نفی کرده است: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ پس آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم، و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟» نفی عبث و جزاف از فعل الاهی به معنای هدفمندی و غرضداری او است و دلیل بر نفی عبث و جزاف از فعل حق همان صفت حکمت اوست. علاوه بر هدفداری خدا از آفرینش ماسوی به طور عام، هدفداری او از آفرینش انسان به طور خاص مورد تصریح قرار گرفته است: «فالإنسان جزء من أجزاء الكون، واقع تحت التدبیر الالهی، متوجه الی هم الغایة، التي غایها الله سبحانه له کسائر أجزاء الكون» پس انسان جزئی از اجزاء عالم است و مانند سایر اجزاء هستی تحت تدبیر الاهی رو به سوی غایتی دارد که خداوند سبحان برای او تعیین کرده است. (طباطبایی، 1386، ج 12، ص 286) آخرین نکته در این باب، توجه به تفاوتی است که میان هدفداری خدا و انسان وجود دارد. هدف خداوند از عملش با اهداف ما در عمل از دو جهت متفاوت است. «افعاله و

غایاتها بخلافنا معاشر ذوی الشعور و الارادة من الانسان و سایر الحيوان و ثانيهما أن المصلحة و المفسدة لا تحکمان فيه تعالى بخلاف غيره.» (طباطبایی، 1386، ج 12، ص 286) نخست آنکه خدای متعال به سبب وصول به اغراض افعال خود کامل نمی‌شود؛ در حالی که ما موجودات ذی شعور و با اراده _چه انسان و چه حیوان_ با اغراض و غایات فعل خود کامل می‌شویم.

دیگر آنکه مصلحت و مفسده بر خدای متعال حکم نمی‌رانند، اما در غیر خدا مصالح و مفسد حاکم هستند. در خصوص تفاوت دوم باید توجه شود که چون غرض و مصلحت از مقام فعل الاهی منتزع می‌شوند پس می‌توان گفت که عمل خدا بر مصلحت متوقف و مبتنی است اما مصلحت، حاکم بر ذات الاهی نیست و او را به انجام کار و انمی‌دارد و مضطر نمی‌کند.

حال که اثبات شد فعل خداوند طبق صفت حکمت دارای هدف است و انسان فعلی از افعال خدا و دارای هدف است به این می‌پردازیم که هدف انسان چیست و چه چیزی زندگی او را معنادار می‌کند. (حسینی شاهرودی، نجفی، مرتضوی، مسعودی، 1393)

2. مؤلفه‌های معنای زندگی از نظر علامه طباطبایی:

2.1 باور موحدانه و معنای زندگی:

یکی از ارکان و بخش های دین که نقشی به‌سزا در معنا بخشیدن به زندگی دارد بعد نظری دین، یعنی اعتقادات می‌باشد .

با رجوع کردن به عقل و وجدان درک می‌شود که جهان پهناور هستی با نظام حیرت‌آورش نمی‌شود خود به خود به وجود آمده باشد و نظم آن بدون نظم دهنده‌ای محقق شده باشد. مسلماً آفریننده‌ای با توانایی خود این جهان بزرگ و پهناور را به وجود آورده و آن را با عدل و داد تدبیر می‌کند. هیچ چیز بی‌هوده و به گزاف آفریده نشده و هیچ موجودی از قوانین خدا مستثنی نیست. (طباطبایی، 1356، ص 11)

با وجود چنین مطلبی در آغاز باید سراغ شناخت خداوند رفت تا هدف از آفرینش موجودات روشن گردد و فهم این مطلب به یافتن هدف در زندگی منجر می‌شود. بنابراین در ابتدا در بحث از عقاید به شناخت خداوند و توحید اشاره می‌شود .

غیر قابل باور است خدایی با این همه عنایت و لطفی که به بندگان خود دارد جامعه بشری را به عقل خودشان که اغلب اسیر هوا و هوس است واگذار نماید زیرا مایه گمراهی و بدبختی آنان می‌شود. بنابراین باید به وسیله پیامبرانی که از خطا و اشتباه دور هستند دستورهای برای افراد بشر فرستاده شود تا به کار بستن آن دستورها آنان را به سعادت و نیک‌بختی برساند. بحث از انبیا نیز به این جهت است که هر آنچه در دین بوده توسط انبیا به مردم رسیده است. همچنین اولین بار مژده و دعوت حیات از سوی پیامبر به استجابیت کنندگان داده شده که خود نشان از این است که در این دعوت و دین معارف و چیزهایی است که انسان را حیات می‌بخشد. اگر زندگی معنایی نداشته باشد چگونه مردم به حیات می‌رسند؟ پس بحث از نبوت و امامت در اعتقادات ضروری ست؛ و در ادامه چون پاداش اطاعت از دستورات پروردگار در زندگی این جهان کاملاً به ظهور نمی‌رسد باید عالم دیگری باشد که در آن جا به امور رسیدگی شود همچنین محدودیت های مختلف عالم ماده در امور متعدد ایجاب می‌کند عالم و یا حتی عوالمی دیگر وجود

يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا؛ این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند بشارت می‌دهد که برای آن‌ها پاداش بزرگ‌گست.».

بنابراین، یکی دیگر از بینش‌های تاثیرگذار در معناداری زندگی جهان‌بینی دینی می‌باشد که در بخش اول مقاله به طور مفصل‌تر به آن پرداخته شده است.

3.2. منش و گرایش:

علامه مصباح یزدی معنای زندگی را به هدف متعالی زندگی پیوند می‌زنند، که چیزی جز رسیدن به کمال مطلق و بی‌نهایت نیست؛ همچنین ایشان فرایند معناداری حیات بشری را در گام‌سپاری در این مسیر می‌دانند.

اما به چه علت؟ و چگونه؟

کمال طلبی یکی از نیازهای ذاتی انسان به شمار می‌رود. به همین دلیل علامه انسان را موجودی کمال طلب معرفی می‌کنند که در جست و جوی کمال است و کمال صفتی وجودی است که موجود کمال طلب به آن متصف می‌شود. اما این نکته باید روشن شود که کمال حقیقی و واقعی انسان چیست؟ همچنین راه رسیدن به آن چگونه است؟

برای پاسخگویی به این سوال باید مقدماتی تشریح شود:

۱. کمال بر دو قسم است: ۱. کمال اصلی و حقیقی، ۲. کمال نسبی که ابزاری است، برای رسیدن به مطلوب نهایی که آخرین درجه از کمال حقیقی هر موجود است. هر موجودی برای رسیدن به کمال حقیقی باید یک حرکت استکمالی به سمت کمال حقیقی داشته باشد؛ یعنی تغییرات تدریجی که باعث رسیدن به مطلوب نهایی می‌شود. اما این حرکت استکمالی نیز بر دو قسم است: ۱. اختیاری، ۲. غیراختیاری. رسیدن به کمال برای انسان که موجوداتی مختار هستند، تابع اختیار است و اعمال اختیاری نیز متوقف بر علم و آگاهی است. پس تکامل انسان اختیاری است و چون اعمال اختیاری تابع یک اندیشه هستند، یک اندیشه‌ی راسخ، صحیح و سازنده کمک بسیار زیادی برای رسیدن انسان به کمالش می‌کند.

اما پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که شناخت کمال حقیقی انسان چگونه ممکن خواهد بود؟

روشن است که شناخت کمال حقیقی انسان از راه تجربه حسی ممکن نیست؛ زیرا کمال حقیقی انسان امر غیر حسی و غیر تجربی است و حد و نهایی ندارد و مربوط به درون انسان است، که شناخت حقیقت آن از قلمرو تجربه‌ی حسی خارج است و عدم توجه به این نکته موجب انحراف بسیاری از کسانی که درباره معنای زندگی به بن بست رسیده اند شده است. اما در پاسخ به اینکه کمال انسان چیست؟ پاسخ‌های مختلفی ارائه شده است:

۱. برخی کمال انسان را در برخورداری از مواهب و لذایذ مادی دانسته اند، ۲. برخی کمال انسان را در ارتقای روحی و معنوی دانسته‌اند که محصول دوری از مواهب و لذایذ مادی است، ۳. و برخی کمال انسان را در رشد عقلانی و اخلاقی دانسته‌اند که از راه تحصیل علوم و کسب ملکات فاضله حاصل می‌شود. ولی کمال نهایی و حقیقی انسان فراتر از آن چیزی است که در دیدگاه‌های مذکور بیان شده است.

لذا آیت الله مصباح یزدی کشف کمال حقیقی انسان را از طریق کشف جهت‌یابی امیال فطری انسان پی‌گرفته و به این نتیجه رسیده، که کشش‌های فطری و غریزی انسان به سمت بی‌نهایت میل می‌کند و تنها بی‌نهایت مطلق که وجود دارد خداوند است. (عارفی، 1402) در آیه ۴۲ نجم آمده: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ؛ و پایان راه همه، پروردگار توست». البته این مدعا پشتوانه استدلالی نیز دارد؛ زیرا شناخت کامل یک موجود بدون شناخت علل وجودی آن میسر نیست و چون وجود سلسله علل، منتهی به خدای متعال می‌شود، پس می‌توان نتیجه گرفت که سیر عقلانی انسان، به خداوند که موجودی نامتناهی است، منتهی می‌شود. این امر درباره‌ی گرایش‌های فطری دیگر از قبیل میل به قدرت، زیبایی و... نیز صادق است. بنابراین مثلاً جهت میل فطری به زیبایی، نسبت به معشوقی بی‌نهایت زیبا و بی‌نهایت کامل است، که شدیدترین رابطه وجودی را با انسان دارد و انسان وجود خود را قائم به او و فانی در او و متعلق و مرتبط به او مشاهده می‌کند. در واقع، در این نوع شناخت از کمال وجودی است که وصول حقیقی به کمال حقیقی برای انسان حاصل می‌شود. کمالی که با نامتناهی گره خورده و با هجران به ناکامی نمی‌رسد. پس شعاع امیال انسان تا بی‌نهایت امتداد دارد و برای آن حد و مرزی نمی‌توان تعیین کرد. علامه سپس به این نکته اشاره می‌فرماید: که همه امیال، سرانجام به هم می‌پیوندند و در سرچشمه بی‌نهایت علم، قدرت، جمال و کمال الهی سیراب می‌شوند. بدین ترتیب از نظر آیت الله مصباح یزدی، کمال حقیقی انسان که مقوم انسانیت اوست با قرب الهی حاصل می‌شود و تنها فقط از این طریق است که زندگی او معنادار می‌شود. سپس فرموده‌اند: «حقیقتی که کمال نهایی انسان محسوب می‌شود و آن را قرب خدا می‌نامیم، مرتبه‌ای از وجود است که در آن استعدادهای ذاتی شخص با سیر و حرکت اختیاری خودش به فعلیت می‌رسد». (عارفی، 1402)

آیت الله مصباح یزدی مبنای درک فلسفی چنین رابطه وجودی را این می‌دانند که وجود، دارای مراتب طولی است که مراتب نازله آن به ترتیب شعاعی از مرتبه عالی، معلول آن و قائم بدان است و علیت حقیقی به معنای ربط وجودی بین یک شیء مستقل و یک شیء غیر مستقل است، که وجودش عین ربط و تعلق به علت است. بدین ترتیب وجود معلول نسبت به علت حقیقی عین‌الربط است. پس هر کس آن را از این حیث مشاهده نماید، آن را قائم به علت و پرتوی از آن خواهد یافت؛ زیرا درک ربط وجود غیر مستقل بدون درک وجود مستقل ممکن نیست و هر قدر دایره وجودی مدرک وسیع‌تر و مشاهده آن عمیق‌تر باشد، درک او به وجود مستقل که همه چیز قائم بدان است، بیشتر خواهد بود.

کسی که به مراتب عالی معرفت برسد در می‌یابد که معلول عین ربط به علت است. پس آدمی با چنین معرفت، باید دریابد که زندگی عبث آفریده نشده است: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟⁶ آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم و هرگز به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟!» بر اساس بینش توحیدی، انسان بیهوده و بی‌هدف آفریده نشده است و هدف از آفرینش انسان رسیدن به مقام قرب و رضوان الهی است. در واقع قرب الهی مرتبه‌ای از کمال حقیقی است که آدمی باید در پی به دست آوردن آن در تکاپو باشد. به گونه‌ای دیگر این است که بگوییم خداوند به عنوان خالق هستی به مخلوقات نزدیک است و هیچ موجودی از او دور نیست: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ⁷؛ ما از رگ گردن او به او نزدیک‌تریم.» این آیه بیانگر رابطه مستحکم بین خالق و مخلوق است؛ و همه مخلوقات نیز چنین قربی با خدای متعال دارند و این قرب همیشه حاصل است و قربی نیست که موجب تکامل انسان شود؛ زیرا، آن قربی موجب تکامل

⁶ مؤمنون/ 115

ق/ 16⁷

انسان می‌شود که از راه علم و اراده آدمی حاصل شود و آن قرب اختیاری است بر اساس کمال طلبی اختیاری انسان که توسط قوه اختیار او ایجاد می‌شود. از این رو وقتی گفته می‌شود انسان به خدا نزدیک می‌شود مقصود نزدیک شدن روح انسان به خداست و راه کمال او از راه علم و آگاهی است. اما علم حقیقی که موجب قرب حقیقی به خداوند است، تنها زمانی حاصل می‌شود که بنده خود را عین ارتباط با خداوند بیابد؛ زیرا تکامل روح، رهایی از تیرگی و رسیدن به مرحله یافتن به وسیله علم حضوری است و این همان چیزی است که قرب الی الله نام دارد. آدمی هر چه فقر ذاتی خودش را بهتر درک کند و بیابد هرچه دارد از خدای متعال است، کامل‌تر خواهد شد. در واقع علم واقعی در اینجا، این است که انسان بیابد که هیچ ندارد و هرچه دارد از او، قائم به او، اراده او و عین تعلق به اوست. حال روشن می‌شود که چرا عبادت، مستلزم کمال است؛ زیرا روح عبادت در توجه به خداست و لازمه توجه به خدا قطع تعلق از خود است. پس در این راستا انواع عبادات به انسان کمک می‌کند که به عین‌الربط بودن خود نسبت به خدای متعال نایل شود و اگر عملی چنین نباشد در واقع عبادت نیست؛ البته تکامل حقیقی انسان که قرب الهی است مشروط به شرایط ایجابی و سلبی است. شرایط ایجابی آن واجبات است که بدون انجام آنها چنین کمالی حاصل نمی‌شود و شرایط سلبی آن محرمات است که موانع تکامل به شمار می‌روند. بر اساس دیدگاه اسلامی انسان موجودی است که باید با اراده خود هرگونه استقلال را از خود نفی کند تا به مقامی برسد که از آن به قرب الهی یاد می‌شود؛ زیرا در اسلام همه ارزش‌ها در بندگی خدا خلاصه می‌شود و هر چیزی آنگاه ارزش دارد که در مسیر بندگی خدا قرار گیرد. اگر بنده ای به این مقام باریابد به بالاترین مرتبه وجودی که برای یک مخلوق ممکن است یعنی قرب الهی رسیده است. تنها راه رسیدن به این مرتبه وجودی این است که انسان بنده بودن خود را درک کند و آنگاه به لوازم آن نیز پایبند باشد. البته این امری پیچیده و دشوار است که فهم آن برای هر کس میسر نیست؛ زیرا فهم رابطه بندگی با کمال وجودی متوقف بر معرفت و الایی است که نیل بدان نیازمند تعالی معرفتی است. تأکید قرآن کریم و بیانات ائمه اطهار حتی در دعاها و مناجات‌ها بر آموختن این مسائل به ما، برای این بوده است که بتوانیم به گوشه‌ای از آن اسرار و رموز دست یابیم. گفتنی است پرستش و عبادت جنبه طریقت دارد و هدف متوسط است برای رسیدن به هدف نهایی که قرب الهی است. (عارفی، 1402)

بنابراین با رعایت مباحث اخلاقی و کسب معارف ذیل آن انسان می‌تواند به بالاترین حد کمال خود که قرب و رضوان الهی است برسد.

نتیجه گیری:

معناداری زندگی یکی از مولفه‌هایی است که انسان به دنبال آن است. این مسئله یکی از دغدغه‌های اصلی بشر در تمام اعصار زندگی به شمار می‌رود؛ تا حدی که عدم پاسخ صحیح به آن منجر به پوچی بشر می‌شود. به علت ضرورت این مسئله اندیشمندان بسیاری نسبت به این مجهول پاسخ داده‌اند. از جمله بارزترین این اندیشمندان علامه طباطبایی و علامه مصباح هستند که پاسخی غنی و شایسته داده‌اند. در این مقاله معنای زندگی در اندیشه این دو فیلسوف بررسی شد و در تطبیق اندیشه‌ی ایشان باید گفت: زندگی انسان به سه حیطه شناخت، گرایش و رفتار تقسیم می‌شود. این سه حیطه رابطه وثیقی با یکدیگر دارند؛ به این صورت که در مرحله اول انسان باید شناختی داشته باشد تا به وسیله آن گرایشی درونش شکل بگیرد. پس از شکل‌گیری گرایش درون انسان، وی به سمت آن تمایل پیدا کرده و به عمل می‌انجامد. معنای

زندگی نیز مرتبه‌ای شناختی، گرایشی و عملی دارد. این موضوع در آثار هر دو اندیشمند مشهود است. علامه طباطبایی در حوزه شناخت با عنوان اعتقادات به توحید، نبوت و معاد اشاره می‌نماید. وی، این شناخت‌ها را پایه فهم معنای زندگی می‌داند. همچنین علامه مصباح در حوزه شناخت ذیل عنوان بینش به خودشناسی اشاره نموده و اندیشه دینی را به عرصه می‌کشد. او اندیشه و جهان‌بینی دینی را متشکل از سه بخش توحید، نبوت و معاد می‌داند. اما حوزه گرایش و اخلاق که با هم طرح می‌شوند؛ در اندیشه علامه طباطبایی پس از اعتقادات، ایمان و کمال‌طلبی انسان ذکر می‌شود؛ در ادامه التزام به مکارم اخلاقی برای قرب به خداوند ضروری شمرده می‌شود. اما در نظام فکری علامه مصباح فطرت انسانی بسیار مورد توجه است. او نیز اخلاق را برای رسیدن به کمال مطلق ضروری می‌داند؛ و بر این باور است که انسان در این مسیر باید کمالات را تحصیل کند. در نهایت در جمع بندی نظر هر دو علامه می‌توان گفت اخلاق و جهان‌بینی اسلامی دو مؤلفه برای معنادار شدن زندگی است.

فهرست منابع:

1. قرآن کریم
2. نهج البلاغه
3. غررالحکم
4. حسینی شاه‌رودی، سید مرتضی، نجفی، مسلم، مرتضوی، سید محمد، مسعودی، جهانگیر، بررسی رابطه خدا و آفرینش با معنای زندگی با تاکید بر دیدگاه علامه طباطبایی، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره 3، 1393.
5. خلیلی، مصطفی، معنای زندگی از نگاه علامه طباطبایی، حکمت اسراء، شماره 10، 1390.
6. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، 1373.
7. دیانی، محمود، معنای زندگی از منظر سید محمدحسین طباطبایی، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم، شماره 4، 1400.
8. سجادی، مرتضی، آخوندی، مجتبی، ارکان معنای زندگی از منظر علامه مصباح یزدی، مطالعه اندیشه معاصر مسلمین، شماره 15، 1401.
9. شریعتمداری، محمدتقی، توحید از دیدگاه قرآن و نهج‌البلاغه، نشریه سفینه، شماره 4، 1389.
10. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، تجلّی توحید در نظام امام، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، 1392.
11. طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، سید محمدباقر، قم، دفتر انتشارات سلامی، 1386.
12. طباطبایی، سیدمحمدحسین، آموزش دین، آیت اللهی سید مهدی، چاپ امیر، قم، 1356.

13. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ناشر منشورات اسماعیلیان، بیروت، 1373.
۱۴. عارفی، عباس، معنای زندگی از دیدگاه علامه مصباح یزدی، معرفت فلسفی، شماره 3، 1402.
۱۵. عسگری بابادی، مرجان، براتی، فرج الله، شاطری، گودرز، خوشخو، صادق، بررسی تطبیقی معنای زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی و فردریش نیچه، فلسفه تحلیلی، شماره 41، 1401.
۱۶. علمی، فاطمه، مبانی امامت در اندیشه علامه طباطبایی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - دانشگاه باقر العلوم علیه السلام دانشکده الهیات، 1388.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، 1379.
۱۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، 1388.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، نهج البلاغه با ترجمه فارسی روان، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، 1384.
۲۰. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، بیدار، قم، 1366.
۲۱. نصری، عبدالله، فلسفه آفرینش، قم، دفتر نشر معارف، 1382.
۲۲. وکیلی، محمدحسن، راهنماشناسی، مشهد، موسسه جوانان آستان قدس رضوی، 1400.
۲۳. الهی راد، صفدر، انسان شناسی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1398.
۲۴. یحیی، عثمان اسماعیل، ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، معارف، شماره ۱۶، ۱۷، ۱۳۶۸.
۲۵. یعقوبی، احمدبن اسحاق، تاریخ الیعقوبی، دار صادر، بیروت، 1379.